



اُفت آموزش مهارت نگارشی در مدارس

اُفت فاحش مهارت نگارشی دانش‌آموختگان پس از توسعه جهشی مراکز آموزشی در مقاطع متعدّد تحصیلی عیان است و حاجتی به بیان ندارد. این افت می‌توان گفت قهری بوده است و قهری بودن آن از مقایسه وضع موجود آموزشی با وضع دهه‌های اوّل قرن چهاردهم هجری آشکار می‌گردد: محدودیت محسوس مدارس و اختصاص آنها به ویژه در سطح دبیرستان و دانشگاه به درصد بسیار نازل نسل در سنّ تحصیلی و نیز کفایت نمایان نیروی آموزشی، در آن سو، و افزایش تصاعدی مدارس و هجوم بی‌سابقه نسل جوان به مراکز آموزشی و عقب ماندن نظرگیر آموزش دهندگان و امکانات آموزشی از نیازهای مبرم این مراکز، در این سو.

در سال‌های استقرار حکومت رضاشاهی پس از جنبش مشروطیت، فی‌المثل در سراسر خطّه گیلان، دانشکده و دانشگاهی وجود نداشت، تنها دو دبیرستان شش کلاسه، یکی در رشت و دیگری در انزلی دایر بود. در رشت، دبیرستان سه کلاسه دو سه تا آن هم ملّی بیش دایر نبود. در هیچ‌یک از شهرهای گیلان جز رشت و انزلی جوانان به دبیرستان دسترسی نداشتند. در شهر رشت تنها پنج دبستان دولتی و دو سه دبستان ملّی وجود داشت. در روستاها از دبستان اثری نبود؛ حدّاکثر مکتب‌هایی بود که بعضاً طالقانی‌ها در آن درس می‌دادند. ضمناً خانواده‌های فقیر و بسیاری از خانواده‌های متوسط نسبتاً مرفّه تمایلی به فرستادن فرزندان به مدرسه نشان نمی‌دادند. حتی دانش‌آموزان بسیار مستعد و ادار می‌شدند که دبستان را نیمه‌کاره ترک کنند و وارد

بازارکار و آموزش استاد شاگردی حرفه‌ای شوند. به یاد دارم در سال چهار ابتدایی هم شاگردی داشتم به نام زرسازگار که استعداد ریاضی درخشانی داشت، مع الوصف پدر زرگرش نگذاشت که او ادامه تحصیل دهد و در سال پنجم ابتدایی او را در دکان زرگری می‌دیدم. همچنین، در سال دوم دبیرستان، دو برادر یونانی تبار با ما بودند که پدرشان زرگر بسیار ماهری بود و فرزندانش را در میانه سال تحصیلی به نزد خود برد تا در همان حرفه از او کسب مهارت کنند. اصولاً ما وقتی وارد دبیرستان شدیم بیشتر هم شاگردان دوره دبستان را همراه ندیدیم. در دوره دبیرستان هم شاگردی داشتیم به نام موسوی، پدرش سید روحانی خوشنامی بود. او در سال‌های پیش‌تر یکی دو کلاس از ما جلو بود اما درجا زد و ما به او رسیدیم. در ریاضی واقعاً نابغه بود و شخصاً اعتقاد جازم دارم که اگر در محیط علمی مساعدی زیست می‌کرد چهره شاخصی با شهرت جهانی کم‌نظیر می‌شد. وی به بیشتر درس‌های دیگر اعتنایی نداشت حتی یادش می‌رفت که نوبت امتحان آن درس‌هاست و به همین جهت رد می‌شد. در امتحان ریاضی تمام مدت را به نقطه‌ای زل می‌زد و اصلاً دست به قلم نمی‌برد به طوری که ممتحن تصور می‌کرد در انتظار «کمک» است. اما اندک مدتی مثلاً یک ربع مانده به آخر وقت، حل مسائل را که در ذهن انجام داده بود به سرعت به روی کاغذ می‌آورد. گاه، سر درس، حواسش کاملاً به کار معلم و کلاس نبود. مسئله‌ای طرح و حل می‌شد و او در پایان دست بلند می‌کرد و می‌گفت «راه حل دیگری دارم»، اجازه می‌خواست پای تخته برود و راه حل خود را ارائه دهد. بعضی از معلم‌ان تقاضای او را جدی نمی‌گرفتند؛ اما وقتی به او اجازه می‌دادند راه حل خود را عرضه بدارد، می‌دیدیم راه حل ساده‌تر و به مراتب بهتری است. همین مغز نابغه، پس از گذراندن دوره دبیرستان، در رشت ماند و برای ادامه تحصیل به تهران نیامد چون خانواده‌اش نیاز داشت که از درآمد اشتغال او کمک مالی بگیرد. اما در تعطیلات تابستانی که هم شاگردان او به زادگاه خود باز می‌گشتند، از آنان که رشته ریاضی را پی گرفته بودند در سطح ریاضیات عالی سؤال‌هایی می‌کرد و معلوم می‌شد این رشته را پیش خود دنبال کرده است. مقصود اینکه برای بیشتر فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه ادامه تحصیل یا میسر نبود یا اختیار نمی‌شد چون ترجیح می‌دادند زودتر وارد بازار کار شوند. دیپلم متوسطه هم شأنی داشت به خصوص در

شهری که بالاترین مقطع تحصیلی در آن سیکل دوم دبیرستان بود. در هیچ‌یک از شهرهای ایران سوای پایتخت آموزش عالی وجود نداشت. این در شهر و در مرکز استان بود، شهرهای کوچک و قصبات و دهات که جای خود داشتند.

در عوض، غنای کادر آموزشی چشمگیر بود چه در دبستان و چه در دبیرستان. در سال آخر دبستان، که امتحان نهایی و منطقه‌ای بود، مدیر فرهیخته ما به معلم انشا اکتفا نکرد و یکی از منشیان مجرب را در ماه آخر برای تعلیم درس به یاری گرفت و او نامه‌نگاری و فنون دیگر از نویسندگی را به ما می‌آموخت. به علاوه، افزون بر تکلیف انشای هفتگی، همه سؤال‌ها را در امتحانات کتبی می‌بایست، به تعبیر امروزی، تشریحی جواب دهیم. بدین سان، مدام، در سراسر سال تحصیلی، تمرین نگارش می‌کردیم. در سیکل اول دبیرستان، معلم ما عموماً کارگشته و با معلومات بودند. در سال اول دبیرستان، معلم دیکته ما ارتجالاً انشای مطلب می‌کرد. به یاد دارم، یک بار با آیه‌ای از قرآن — فَإِذَا رَكَبُوا فِي السَّمَاءِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ... (عنکبوت: ۲۹: ۶۵) — آغاز سخن کرد و آن را پروراند. در سیکل دوم دبیرستان عده‌ای از دبیران ما تحصیل کرده فرانسه بودند و ما با حل المسائل (corrigé) های فرانسه و مجلات ریاضی فرانسه Journal mathématique سروکار داشتیم. در این دوره، چهار دبیر ادبیات فارغ‌التحصیل دانشسرای عالی داشتیم: سرمست که متن درس می‌داد؛ عشقی‌پور، معلم انشا، که دبیری عربی دان و فرانسه‌دان و فاضل بود و وادارمان می‌کرد هر یک دفتر منتخباتی از نثر و نظم داشته باشیم؛ خانلری که معلم دیکته بود و در زمان اقامت در رشت بود که گاه برای سیر و سیاحت به انزلی می‌رفت و «ماه در مرداب» را در همان ایام (سال ۱۳۱۶ یا ۱۳۱۷) سرود؛ و یک دبیر دیگر که می‌توان گفت زاید به نظر می‌رسید. بدین سان، دبیر سرریز داشت و زیاده بر ظرفیت بود. در درس زبان فرانسه، در همان سیکل اول، افزون بر قرائت، تم (ترجمه از فرانسه به فارسی) و وِرسیون (ترجمه از فارسی به فرانسه) و، در سیکل دوم، گُمپوزیسیون (انشا) داشتیم. یعنی نه تنها در زبان فارسی بلکه در زبان فرانسه تمرین نوشتن می‌کردیم. در خارج از محیط رسمی آموزشی نیز امکانات و راه‌هایی برای پرورش استعداد نگارشی و ذوق ادبی وجود داشت. به خصوص، در تعطیلات تابستان، از کتابخانه ملی استفاده می‌کردیم و هم کتاب کرایه می‌کردیم و

یک‌روزه می‌خواندیم و گاه دو کتاب را یک‌روزه می‌خواندیم. از این راه، گنجینه لغوی ما غنی می‌شد. کتابخانه ملّی رشت پُرمشتری بود چنان‌که گاه صندلی برای نشستن خالی نمی‌ماند. یادم می‌آید که گاه برای اشغال صندلی مسابقه داشتیم. در عین حال، مجالس خطیبان و واعظان نیز برای ما حُکم درس داشت. گاه خطیبی چیره‌دست از بیرون دعوت می‌شد. از جمله صدر اصفهانی (برادر حسن صدر که او هم سخنران زبردستی بود)، که ظاهراً ملک‌الشعراى بهار در آغاز ایّام تبعید در اصفهان مهمان او بود، سراسر ماه مبارک رمضان را شب‌ها در مسجد محلّه ما منبر می‌رفت و این، برای ما جوانان، حادثه شورانگیزی بود. او حدود بیست دقیقه نیم ساعت ارتجالاً خطبه مسجّع ایراد می‌کرد و آن را با چاشنی شعر مطبوع‌تر می‌ساخت. صوت خوشی هم داشت و درک محضر او ساعات به یادماندنی فرح‌زایی به ما ارزانی می‌داشت. باری، نسل جوان از راه‌های گوناگون برای پرورش مهارت نگارشی خود مایه می‌گرفت.

اما امروز آفتِ «آزمون ضرب‌دری» کاری کرده که جوانان معلومات کسب می‌کنند اما این معلومات را نمی‌توانند درست بیان کنند؛ در بیان معلومات الکن‌اند. گنجینه واژه‌های فعّال آنان بسیار فقیر است. نوشتن برایشان کار شاقّی است. تمرین و سابقه نگارشی ندارند. عموماً معلّمانی ندارند که صلاحیت تدریس نگارش داشته باشند. به نمونه‌های مطمئنّی هدایت نمی‌شوند که از آنها درست نوشتن و درست گفتن را فراگیرند. در کنکور زبان و ادب فارسی، محفوظات شرکت‌کننده آن هم محفوظاتی که عملاً نقشی در نگارش ندارد آزمایش می‌شود، مثل صنایع ادبی که نه آزمون‌گیرنده و نه آزمون‌دهنده هیچ‌گاه به کار نمی‌برند. در تهیه کتاب‌های درسی فارسی نیز به اصول آموزشی توجه نمی‌شود و اصولاً مباحث آن با این اصول آشنائی کافی ندارند. در زمان مباحث جناب آقای دکتر حدّاد عادل در مقام معاونت برنامه‌ریزی آموزش و پرورش، مطالعات منتظم و متّسق و شایسته‌ای برای تهیه کتاب‌های درسی فارسی مقطع راهنمایی انجام گرفت، حتّی کتاب‌های درسی کشورهای پیشرفته مطالعه شد و، در نتیجه، برای سال‌های اوّل و دوم و سوم راهنمایی، کتاب‌های درسی نسبتاً ساخته و پرداخته‌ای با کار گروهی تألیف شد؛ اما دیری نگذشت که همه آنها را از دور خارج کردند و، با سلیقه‌های شخصی، کتاب‌های دیگری را به جای آنها نشانند.

به سخن اول بازگردیم که گفتیم اُفتِ مهارت نگارشی و آموزش آن قهری است چون امروز همه افراد نسلی که در سنین تحصیلی هستند، در هر جای ایران و در هر خانواده‌ای با امکان مالی ضعیف یا قوی، در هر مقطع تحصیلی از دبستان گرفته تا فوق دکتري، به آموزش رسمی دسترسى دارند؛ اما متأسفانه به آموزش مهارت نگارشی دسترسى ندارند و این فاجعه‌ای است که برای آن باید چاره‌اندیشی شود.

بعضی از مراکز آموزش عالی ما تنها نامی از آن دارند و در سطح یک دبیرستان حتی یک دبستانِ مدرن فضا و امکانات آموزشی ندارند. پیداست که در چنین شرایطی هیچ‌کشوری نمی‌تواند مراکز تحصیلی درخور با این وسعت و شمار در دسترس شهروندان قرار دهد و اصولاً چرا باید قرار دهد. هرگاه آمارهای درست و معتبر و باکفایتی در دست باشد، می‌توان به عمق فاجعه پی برد و مشکلات را از نزدیک حس کرد. این را هم باید دید که آیا به این همه مرکز آموزش عالی در این همه رشته‌ها نیازی هست. آیا این درست است که دانش‌آموختگان پُر ادعای جویای کار و آحياناً فاقد مهارت به جامعه تحویل دهیم که به اندازه نیمی از خدمات ضروری را که دارندگان مهارت انجام می‌دهند نتوانند عرضه بدارند. بسیاری از آنان اگر به جای ورود به دانشگاه به سراغ کسب مهارت حرفه‌ای می‌رفتند بی‌کار نمی‌ماندند یا مجبور نمی‌شدند که در رشته‌ای نازل غیر از رشته خود کار بپذیرند و سر و سامان می‌گرفتند.

می‌دانیم که آموزش همچون فرهنگ از بالا برنامه‌ریزی می‌شود. برای آموزش ابتدایی آموزگار لازم است اما آموزگار باید در مرکز تربیت معلّم پرورش یابد. برای مرکز تربیت معلّم به استاد نیاز است و این استاد باید در دانشسرای عالی یا در دانشگاه پرورش یابد. اما نه مرکز تربیت معلّم و نه دانشسرای عالی و نه دانشگاه برای ایفای این وظیفه خطیر آمادگی و امکانات و تجهیزات کافی را ندارند. چون اعضای هیئت علمی در شرایطی آموزش دیده‌اند که برای کسب مهارت نگارشی امکانات لازم وجود نداشت، در نتیجه، خود آنان عموماً از این مهارت محروم ماندند. اکنون نه آموزگاران ما عموماً تربیت آموزگاری دیده‌اند نه دبیران و نه حتی اعضای هیئت علمی ما. مقاله‌هایی که اعضای هیئت علمی برای مجلات علمی- پژوهشی یا ترویجی می‌فرستند مملوّ از اشکال‌های نگارشی به خصوص ساختاری و زبانی است. در این مقاله‌ها، از حیث انتظام

فکری و منطقی، عموماً نقایص و خلل‌های جدی وجود دارد؛ گنجینه لغوی مقاله‌نویسان بسیار محدود و فقیر است؛ نگارش استادانه و هنرمندانه و زنده و با روح و جاذب که سهل است، آنان از نگارش ساده‌ای هم که نظم و نسق منطقی، ساختار درست، و زبان سالم داشته باشد و از جهات فنی بی‌عیب و اشکال حتی کم‌عیب و اشکال باشد عاجزند. مسلّم است که نظام آموزشی از بالا سامان می‌گیرد و این از اسمش پیدا است چون آموزش آموزنده می‌خواهد و آموزش‌گیرنده: آنچه فراوان است آموزش‌گیرنده است و آنچه فراهم آوردنش دشوار است آموزنده؛ تربیت آموزنده هم از بالا آغاز می‌شود. در آغاز راهیابی آموزش جدید به ایران، ابتدا دارالفنون تأسیس شد یا محصلین زبده به خارج اعزام شدند سپس دانشگاه دایر شد؛ دارالمعلمین و دانشسرای عالی دایر شد و شرایط برای توسعه دبیرستان و دبستان فراهم آمد. در شرایط کنونی، شاید این امکان وجود نداشته باشد که، به تناسب نیاز روزافزون محیط تحصیلی، آموزگار و دبیر و عضو هیئت علمی دانشگاه دارای صلاحیت علمی و فنی و حرفه‌ای تربیت کنیم؛ اما می‌توان، با برنامه‌ریزی سنجیده، کتاب‌های درسی و جنب درسی معتبر و با کفایت تهیه کرد؛ امتیاز خاص برای درس نگارش قایل شد؛ مدرّسان شایسته برای درس آیین نگارش تربیت کرد؛ با تمرکززدایی، تکلیف و امتحان تشریحی به جای «آزمون ضرب‌دری» نشانند؛ و با اتخاذ تدابیر مؤثر دیگر، شرایط را دگرگون ساخت و برای تربیت آموزش‌دهندگان مهارت نگارشی راه‌های تازه مشکل‌گشایی پیدا کرد.

عمده آن است که افْت را باور کنیم و خطر آن را حس کنیم، اوقات و نیروهایی را که بر اثر آن تلف می‌شود بسنجیم؛ به این نکته حسّاس توجه کنیم که این افْت انتقال میراث علمی و فرهنگی از نسلی به نسل دیگر و، در نتیجه، پیشرفت علمی و فرهنگی درخور جامعه را در راه دانش و فن‌گند می‌سازد؛ و، با این اعتقادات، حسّاسیت لازم را پدید آوریم و، با استفاده درست از فناوری‌های جدید، افْت را تا آنجا که مقدور است جبران کنیم.

سر دبیر

